

هر کسی دینی غیر از اسلام بپذیرد ، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد

قرآن

هر که خواهد گویا و هر چه خواهد گو بگو
کیروناز و حاجب و دربان ، در این درگاه نیست

حافظ

گاه ، هرگز به ژرف دریا نمیرسد ، و منکر آن میشود که دریا ژرفست . ولی سنگ سنگین است که به ژرف دریا میرسد . سود خواندن ، در تعداد و حجم کتابها، نیست ، بلکه به ژرفروی در یک نقطه یا در یک اندیشه است . اندیشه های مایه ای و کلیدی بسیاری در فرهنگ ایران ، اینجا و آنجا پراکنده است . اینکه روشنفکران ما از آنها بیخبرند ، چون سنگینی برای ژرفیابی ، و نیروی گسترش آن اندیشه های ژرف را ندارند . هگل درباره کتاب منطق اش میگوید که این کتاب ، گسترش صد جمله هر اکلیت است که از او باقی مانده است . برای آزمایش ، آن صد جمله را میان روشنفکران ایران پخش کنید، و از آنها بخواهید که برداشت خود را از آنها بگویند . به یقین اغلب آنها ، این گفته ها را خرافه یا پوچ یا کم بها خواهند شمرد . کتابها و مقالاتی که در غرب در باره این صد جمله و هر اکلیت نوشته شده است ، بی نهایت زیاد است . و همین صد اندیشه که در ظاهر چیزی به نظر ما نمیآیند ، جهان اندیشگی را در غرب معین ساخته است . اگر کسی سنگینی سرب را داشته باشد ، و توانا به گسترش ایده داشته باشد ، که پیشفرض وجود یک متفکر اصیل است ، در این شعر حافظ ، بیان اوج آزادیخواهی در فرهنگ ایران را خواهد یافت . حافظ شناسان ما که کارشان در این خلاصه شده است که ، هر بیتی از او را با زور به آیه ای و حدیثی بچسباندند ، تضاد اندیشه های او را با قرآن ، نادیده میگیرند، و با یافتن چند اصطلاح قرآنی در اشعار او ، او را مسلمان میشمارند، و اندیشه های او را ، زاده و برآمده از اسلام میدانند ،

چون از فرهنگ اصیل ایران بیگانه اند . همین بیت بالا به تنهایی ، خط بطلان به همه این ادعاهای بیهوده میکشد . چون درقرآن به صراحت میآید که « اگر کسی به دینی غیر از اسلام ایمان آورد ، هرگز از او پذیرفته نمیشود » . **ومن ینبع غیرالاسلام دینا فلن یقبل منه (سوره آل عمران)** . **الله ، آزادی انسان را درقبول ادیان ، با همین عبارت ، به کلی نابود میسازد .** **الله ، فقط یک امکان برای داشتن دین یا ایمان آوردن به دین ، به مردمان میدهد . البته کسی که یک امکان دارد ، مجبور است و اکراه ، ویژگی مجبوربودنست .** چنین ایمان اجباری ، به این اندیشه بازمیگردد که **فقط یک حقیقت و حق وجود دارد .** طبعاً همه جهان باید به آن ایمان آورند (چه باشمشیر ، چه از راه دعوت و تبلیغ) . در فرهنگ ایران ، **خدا ، انسانها را برای « ایمان به دینی ویا ایدئولوژی » نمی پذیرد و رد و طرد نمیکند .** « ایمان به حقیقت منحصر به فردی » معیار قبول در اجتماع و نزد خدا نیست ، بلکه معیار ، فقط داشتن جان (زندگی) است . مسئله بنیادی ، پروردن زندگی و جان (وطبعاً خرد) است ، نه امتحان اینکه آیا کسی به تنها حقیقت جهان ، ایمان دارد یا نه ! فراموش نباید کرد که **خدای ایران ، اصل جستجو و پژوهش است ، نه « همه دان »** که طبعاً ، با چنین دانشی ، حقیقت واحد را به وسیله رسولش میگوید . بدینسان ، قداست جان و زندگی و خرد ، بنیاد اجتماع میگردد ، نه ایمان به حقیقت واحد و منحصر به فرد . و این بنیاد اندیشه سکولاریته است . **جامعه و حکومت ، با پروردن جان و خرد کار دارد ، نه با ایمان افراد ، و نه با اینکه حقیقت واحد و منحصر به فرد ، چیست و نزدکیست .** مسئله بنیادی اینست که ما میخواهیم باهم زندگی کنیم ، هرکه به هرچه میخواهد ایمان بیاورد ، بیاورد . ما باید نگران زندگی او درگیتی باشیم و خرد باید به نگهداری و پرورش جان بیندیشد . از این رو بود که در اثر این جنگ و دعواهای خانمان کن میان موعمنان به حقیقت واحد ، حافظ خط بطلان روی همه ادیان و مذاهب کشید .

جنگ هفتاد و دو ملت ، همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ، ره افسانه زدند

ایمان به حقیقت واحد ، خواه ناخواه به تعصب و بنیادگرایی و جنگ میکشد . مولوی (همچنین عطار و حافظ) ، اندیشه وارونه آنرا بیان

میکند که باز در تضاد کامل با اسلام قرار میگیرد. همه ادیان و عقاید و مذاهب ، همه تجلیات یک حقیقت در صورت‌های گوناگونست . یک ماه است که در همه چاهها عکسش هاست ، و بارسن عشق او، باید از این چاهها رهائی یافت. اینست که فرهنگ ایران ، اصل قداست جان انسانی را (و اندیشیدن به همزیستی) را بنیاد زندگی در گیتی کرده است ، نه ایمان به حقیقتی را.

در فرهنگ ایران ، ایمان به هیچ دینی نباید آورد ، ولو الله یا الهی دیگر بخواهد آنرا تحمیل کند یا به ما عرضه کند . **دین در فرهنگ ایران ، بر ضد هر ایمانی است** . ریشه واژه « گرویدن و گرائیدن » ، « گراو » است که به معنای « نی » است . نی ، از سوئی بیان کشش با موسیقی و عشق بوده است، و از سوی دیگر، نماد اصل آفرینندگی بوده است . خود واژه « دین » ، دانا است، که به معنای « اصل نوآور و اندیشنده و آفریننده » میباشد . آنکه در وجودش، اصل آفریننده و اندیشنده و نوآور بینش را دارد ، دیگر نیاز به ایمان آوردن به دینی ندارد . **دین در فرهنگ ایران ، نیروی زاینده و آفریننده بینش در درون هر انسانی است** . هر گونه حکومت اسلامی ، ناچار به تنفیذ این آیه (و آیه های نظیر دیگر در قرآن) در اجتماعست ، و پس انداختن تنفیذ آن ، به کردار « مصلحت وقت » پذیرفته میشود ، اما معتبر بجای میماند تا فرصت اجرایش برسد . **فرهنگ ایران ، از انسان میخواهد که دین تو ، نیروی زاینده و آفریننده بینش از فرد خودت هست ، و به هیچ آموزه ای که خود را دین می‌شمارد (ادعای دین بودن میکند) ایمان نیاور ، چون نابود سازنده این نیروی زاینده و آفریننده بینش تو هست .** تو حق داری به آموزه یا کسی ، ایمان آوری (پیمان ببندی) که نیروی زاینده و آفریننده و بدعت گذار تو را از کار باز ندارد .